

من سعی می‌کنم دخترم در طول روز که روزه است را بیشتر بخوابد و شب‌ها بیدار باشد تا هم مواد غذایی و آب بیشتری را تا سحر دریافت کند و هم باعث بشود که خواب روزش بیشتر شود

دخترم سخت است. یک شب بورانی، یک شب فرنی شکلاتی. امسال از چند هفته پیش مدام سراغ ماه رمضان را می‌گرفت و می‌گفت مامان پس کی ماه رمضان می‌شود. خودم عاشق ماه رمضان‌های خانه پدری‌ام بودم. هر سال با چه شوقی منتظر ماه رمضان می‌شدیم و وقتی تمام می‌شد بسیار گریان بودیم. پدر و مادرم ما را عاشق ماه رمضان کرده بودند، با رفتارهایشان، ماه رمضان ما پر از هیجان و لذت و نور بود. برادر هم چون به تبعیت از ما از ۹ سالگی روزه گرفتن را شروع کرده بود، هر شب یک تخم مرغ شانسی هدیه می‌گرفت. تمام مدت سحر و افطار پدرم را سوار موتور می‌کرد و تا اذان در خیابان می‌چرخاند. یک دوربین عکاسی داشتم با تعداد فیلم محدود که به عکس گرفتن از من سرسفره افطار اختصاص داشت، همین تدابیر بود که باعث شد به لطف خدا از ۹ سالگی با وجود ضعف ظاهری بدنم، تمام روزه‌هایم را بگیرم.

تنها سختی باران این است که زمانی که روزه است، زمان آزاد بسیاری دارد ولی نمی‌تواند کار خاصی انجام دهد. معلم مدرسه باران هم در طول روز یک بار در گروه کلاس برای بچه‌ها صحبت‌های خوبی می‌کند و می‌گوید باعث افتخارشان هستند که توانستند بندگانگی کنند و کارهای خوب بیشتری انجام دهند. از ما هم می‌خواهد که حسابی بچه‌ها را تحویل بگیریم و در برنامه غذایی، خیلی هوایشان را داشته باشیم. دخترم به همراه دوستانش می‌خواهند یک شعر را به صورت فیلم از خودشان ضبط کنند و مدام در حال تمرین هستند و می‌خوانند: خوشبختی یعنی، روزه اولی باشی، عاشق علی باشی... دم معلم و مدرسه‌شان گرم.

باران عاشق چیزهای براق است، انگشتر، ریسه‌های لامپ و ستاره‌های آسمان. وقتی مادر بزرگش امسال به او گفت که قلب روزه دار هم مثل این چراغ‌ها، براق و نورانی می‌شود، برای روزه گرفتن مشتاق تر شده بود. همیشه به باران می‌گویم خودم وقتی کودک بودم دلم می‌خواست همه فکر کنند طاقت روزه گرفتن را دارم. موقع افطار، من سیر بودم چون من قبل از آن سراغ جعبه‌های خرما و زولبیا بامیه، رفته بودم و نصفه بود، اما هیچ‌کسی به رویم نمی‌آورد و همه می‌گفتند قبول باشد و شک هم ندارم که خدا هم با لبخندی پدران، روزه‌هایم را قبول کرد.

من سعی می‌کنم کنار دخترم یکسری از مواد اولیه غذاها را حاضر کنم. حتی برای زولبیا بامیه هم چند فیلم آموزشی دیده‌ایم و خودمان در خانه درست کرده‌ایم. قبلاً هم تمام لذت دخترم آشپزی بوده، برای همین سعی می‌کنم این روزها کمک بیشتری از دخترم بگیرم که هم احساس مفید بودن داشته باشد و یاد بگیرد و هم سرگرم بشود.

خودم وقتی روزه بر من واجب شده بود در یک روستا زندگی می‌کردیم. مادرم هم افطاری و خوراکی‌های بعد از افطار را ویژه می‌چید و هر روز یک شکلات متفاوت برایم جدا می‌گذاشت. در خانواده شلوغی که داشتیم، خوراکی‌ها با نظم و برنامه توزیع و خورده می‌شد و اگر من یک شکلات کامل را تنهایی می‌خوردم یعنی آن مناسب و اتفاق، بسیار ویژه بود. سحر که بیدار می‌شدیم، مامان و بابام به نوبت نان می‌پختند و بعد مامان، کیاب. بوی آن نان و کیاب تازه بسیار دل‌انگیز بود. ما آن زمان تلویزیون نداشتیم، اینترنت هم نبود. فقط اگر رادیو را بالای بخچال می‌گذاشتیم، با زاویه مشخصی و بانویز فراوان می‌گرفت. ولی افطاری‌هایمان فوق‌العاده بود. هر چند خانواده بانی می‌شدند و در تکیه محل افطار می‌دادند. هر روز هم به نوبت در خانه همسایه‌ها دوره قرائت قرآن بود. شب‌های احیا هم نهایت شادی ما بچه‌ها بود. نمی‌دانم چرا ولی تا سحر در تکیه محل می‌ماندیم و می‌خوابیدیم. برای سحر هم پدر و مادرهایمان با چشم‌های قرمز و براق بیدارمان می‌کردند.

یادم است که اولین ماه رمضان بعد از مکلف شدنم، کامل روزه گرفتم، با اینکه عید نوروز بود و لحظه تحویل سال، ما در مدرسه بودیم. ماه رمضان کودکی من در روستایی دور و بسیار شیرین و خوش طعم و پرهیجان گذشته بود، یک ماه تمام پرهیجان و دید و بازدید. برای همین تمام تلاشم همین است که بچه‌های خودم هم همین خاطره‌ها را همیشه بشنوند و خودشان هم همین طوری روزه‌شان را بگیرند. مادرم موقع نماز صبح در قوری استیل خانه آب را به جوش می‌آورد که من بهانه‌ای برای وضو گرفتن به خاطر سردی آب حیاط که گازکشی و آب گرم نداشتیم، نیاورم. پدر و مادر ما برای دین ما خیلی زحمت کشیدند. به نظرم ما هم باید این لذت‌ها و نگاه‌بانی از حس و حال زیبای ماه رمضان را برای کودکانمان جدی بگیریم.

دخترم من ۱۰ ساله است و از پارسال روزه می‌گیرد. ماه رمضان سال پیش کلی هدیه از طرف پدر مرحومم و خواهرم و مادرم گرفت. کلی ذوق داشت و عید فطر هم با همسرم به اسباب‌بازی‌فروشی رفت و برای اولین عید فطرش، هدیه انتخاب کرد. من کل ماه رمضان را، افطار و سحر را با نظر دخترم غذا می‌پزم و هر چیزی که بخواهد را آماده می‌کنم. سعی می‌کنم هر شب یک دسر برای سحر داشته باشم چون بیدار شدن برای سحر برای



سعی می‌کنیم گاهی سرسفره افطار کنار پنیر و فرنی یا سوپ و آش، یک خوراکی که با پنیر پیتزا درست شده باشد هم بگذاریم. چون دخترم عاشق هر غذایی است که با پنیر پیتزا درست می‌شود